

تقد توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و معلم ثانی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فإن قيل المشهور أنَّ أفلاطون أثبت الجواهر العقلية في الأعيان بحيث هي ماهيات
كليات للأفراد الخارجية.
قلْتُ لعلَّ مُرادَهُ بالأعيان العقول.^۱

مفاهیم مبهمه ماهیات کلیه

راجع به توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی
و همین طور از معلم ثانی مطالبی عرض شد و مرحوم
آخوند فرمودند که این مطالب از مراد و مفهوم کلام
افلاطون مستبعد است و افرادی که خواستند این مثل
را به حقایق و ماهیات کلیه تأویل کنند، در اشتباه
هستند زیرا ماهیات کلیه وجود عینی ندارند بلکه
وجود آنها وجود **فی الأذهان** است و تحقق خارجی
برای آنها متصور نیست البته این را در اینجا ذکر
نکردند ولیکن استفاد می شود که ماهیات کلیه دارای
مفاهیم مبهمه هستند بدون کیف خاص و بدون
عرض خاص که آن عرض شامل همه انواع از
اعراض لازمه برای تعینات جزئیة خارجیة است و

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۴۹.

بدون آن اعراض، جزئی در خارج محقق نمی‌شود. گرچه خود عرض تابع جوهر است ولی در وجود خارجی مقارن و لازمه خود آن جزئی و عین خارجی است.

علت امتیاز اعیان جزئیة خارجیة از سایر جزئیات دیگر

از این نقطه نظر وقتی که شما یک ماهیت کلیه را در ذهن تصور می‌کنید هیچ‌گاه به جزئیات خارجیة توجه نمی‌کنید بلکه به همان حقیقت نوعیة او توجه می‌کنید و آن حقیقت نوعیة دارای عرض نیست بلکه همان **نفسُ الجنسیة** است که باعث امتیاز این اعیان جزئیة خارجیة از سایر جزئیات دیگر است که در تحت نوع و فصل دیگر هستند.

کیفیت واقعیات در ذهن

لذا وقتی که شما برنج می‌گویید و در ذهن برنج را تصور می‌کنید برنج شکسته یا برنج خاص در نظر تان نمی‌آید، برنج این کشور یا کشور دیگر در نظر نمی‌آید، در خود این کشور برنج‌های متفاوت و اقسام متفاوتش در نظر نمی‌آید بلکه یک واقعیتی در نظر می‌آید که آن واقعیت حتی شکل هم ندارد بلکه یک شکل ابهامی دارد تا چه برسد به لون و کمّ

و طعم آن و شما با تعریه آن ماهیت از آن
خصوصیت، آن واقعیت را در ذهن می‌آورید.

علت وصل و تحقق بین جزئیات و حقیقت کلیه

در اینجا یک مسئله بسیار دقیقی هست که این را
بنده در لابه‌لای صحبت‌ها در اتصال بین عقل متصل
و عقل فعال یادم هست که در یک وقتی عرض کرده
بودم که هرچه که در عالم جزء و در عالم اعیان و
عالم شهادت تحقق پیدا می‌کند، باید از نقطه نظر
صورت مثالی و ملکوتی خود، متصل به یک حقیقت
کلیه باشد که آن حقیقت کلیه عبارت از نزول اسم
علیم در مراتب مختلفه است که آن مبدأ باعث وصل
و تحقق بین جزئیات و خود او خواهد بود.
همان‌طوری که اشیاء خارجی با صورت مثالی خود
عینیت دارند به نحوی که انفکاک بین عین خارجی با
آن صورت مثالی ممتنع است بلکه چنانچه عرض
شد یک واقعیت است که آن یک واقعیت دو طرف
دارد که یک طرف ناظر به برزخ و مثال است و یک
طرف ناظر به ماده و شهادت است. همین‌طور آنچه
که در ذهن تحقق پیدا می‌کند، هر صورتی که
می‌خواهد باشد و هر حقیقتی که می‌خواهد تصور

پیدا کند چه آن صورت، صورت **مُنطَبَقٌ عَلَيْهِ**
خارجی داشته باشد یا منطبق خارجی نداشته باشد و
انیاب اغوال باشد تفاوتی در این مسئله ندارد. **لِكُلِّ**
وَجُودٍ حَقِيقَةٌ خَارِجِيَّةٌ، هَذِهِ الْحَقِيقَةُ الْخَارِجِيَّةُ هِيَ
مَبْدَأُهُ وَ هِيَ أَصْلُهُ وَ مَنبَعُهُ.

وجود منبع و منشأ برای امر خارجی

وقتی که یک امری در خارج تحقق پیدا می کند،
نفس تحقق این امر خارجی حکایت از منبع و منشأ
آن می کند که این یک منبع و منشئی دارد. آن منبع و
منشأ مولد و علت و فاعل برای این صورت خارجی
است. در مسئله اشياء و اعیان خارجی این قضیه قابل
توجیه است که اینها یک وجوداتی خارجی متدلی
به صورت مثالی خودشان هستند که اگر در این زمینه
دقت بکنیم مطلب قابل اشکالی به نظر نمی رسد با
توضیحاتی که قبلاً داده شده است.

اتحاد حقیقت ذهنیه با حقیقت مثالیه اشياء خارجی

اما صحبت در این است که آن صوری را که ذهن
ترسیم می کند از کجاست؟ خب گاهی اوقات ذهن
یک صور واقعه را ترسیم می کند مثل این صورتها
و اشیائی که الآن در این اتاق هست، انسان اینها را به
ذهن می آورد و اگر شما چشمتان را ببندید یک به یک

می‌گویید که در کنار دست شما چه کسی نشسته است، این طرف چه کسی نشسته است، جلوی‌تان چه چیزهایی هست و آن‌اشیائی که در این اتاق هست را یکی‌یکی بیان می‌کنید باینکه چشم شما بسته است؛ یعنی از حقایق خارجی صورت‌برداری کردید و آن صورت را در ذهن و ذاکره خود حفظ کردید و بعد آن صورت را بیان می‌کنید به طوری که با آنچه که در خارج هست مو نمی‌زند. این یک واقعیت خارجی است و می‌توانیم بگوییم که این حقیقت ذهنیه با حقیقت مثالیه این اشیاء خارجی در اینجا اتحاد دارد و یکی است. حالا به هر مقدار که شما نزدیک شدید و به هر مقدار که به آن واقعیت، اشراف و اطلاع پیدا کردید به همان مقدار خودتان را به مثال آن شیء خارجی نزدیک کرده‌اید.

مراتب متفاوت مثال

بنده قبلاً این مسئله را عرض کردم که خود مثال دارای مراتب متفاوتی است و از اینجا نتیجه می‌گیریم همان طوری که در اشیاء خارجی چه بسا ممکن است یک فرد با اشراف ناقص، صورت ناقصه‌ای از آن شیء خارجی را در ذهن بیاورد مثل

اینکه من چشمم را می بندم و یک دفعه باز می کنم و دوباره می بندم یعنی فقط یک ثانیه به من مهلت داده شده است که چشمم را باز کنم، در این یک ثانیه چه چیزهایی در ذهنم می آید؟ مشخص است که نسبت به همهٔ زوایا و آنچه که در اینجا هست دقیقاً اطلاع ندارم و همین قدر می فهمم که افرادی در اینجا هستند و عده‌ای از دوستان و رفقا در اینجا جمع هستند اما اگر بگویند که بشمار چه کسانی هستند شاید نشمارم و اشتباه بگویم چون دقیقاً چشمم باز نشده و آن صورتی که وارد ذاکره شده است صورت ناقصه است و هنوز صورت کامله نیست. حالا چشمم را باز می کنم و دو ثانیه بعد می بندم. می بینم که یک تصویر روشن تر و واضح تری نسبت به آنچه که در اطرافم هست، در ذهن پیش آمد. حالا فرض کنید که نیم ساعت قشنگ یکی یکی سر و ته افراد را کاملاً با تمام **خُصوصیّاتِه و جُزئیّاتِه و کَمیّاتِه و کیفیّاتِه** مورد بررسی و تأمل قرار می دهیم، خوب دیگر در این صورت اطلاع و علم و آگاهی بیشتری نسبت به اطراف و جوانب پیدا می شود و آن به خاطر ازدیاد بر اطلاع ماهوی افراد خارجی است.

هر کدام از این صورت‌هایی که الآن در ذهن تصور می‌کنیم یک مقدار از مثال را گرفته است. آیا می‌توانیم آن صورتی را تصور کنیم که کاملاً در ذهن هست و به‌طور دقیق و روشن منطبق بر صورت مثالی است ولیکن آن صورت جزئیه [این‌طور نیست؟] پس این صورت جزئیه به چه چیزی اتصال دارد؟ وقتی که ما می‌گوییم: ادراک عبارت از اتصال ذهن و اتصال نفس به آن صورت منفصل برزخی و مثالی است، چطور شد وقتی که اشراف تام باشد اتصال هست ولی اگر اشراف ناقص [باشد صحیح است؟] اتصال نیست؟ اگر اتصال نیست پس از کجا این صورت مجرده برای انسان حاصل می‌شود؟! درحالی‌که نفس و برهان برای وجود ذهنی که عبارت از مجرد علم و مجرد ادراک است، در کجا صادق است؟ آیا در آنجایی که اطلاع و اشراف تام باشد [صادق است]؟ اگر این‌طور است اصلاً شما چه کسی را سراغ دارید که بر حقایق خارجی اشراف تام داشته باشد؟! آنچه که ما می‌بینیم فقط یک ظاهری است از آن اطرافیان و اشیاء خود و آنچه را

که مورد مشاهد ما است و به قول بوعلی -
رحمة الله عليه - ایشان می فرماید: چه کسی می تواند
بر آن فصل ممیز اشیاء که حقیقت نوعیه اشیاء به او
قائم است اشراف داشته باشد؟^۱ غیر از علام الغیوب
که فقط او می داند که چه خلق کرده است و چه در
سرشت او تخمیر نموده است، او فقط می تواند و
بعضی از خواص درگاه حق که آنها اطلاع و اشراف
دارند مثل حجج الهیه که واسطه فیض بین آن مقام
اراده و مشیت و عالم اعیان و شهادت هستند، آنها
فقط می توانند ولی دیگران نسبت به این مسئله اطلاع
ندارند و ما در اینجا آن اولیای الهی و کسانی که
نسبت به این مسئله [اطلاع دارند] را به نحو استثناء
موضوعی، خارج کردیم. و الاً برای سایر افراد اصلاً
نباید بگوییم که هیچ نوع اطلاعی داشته باشند و این
غلط است چون اگر هیچ نوع اطلاع نباشد پس این
نظام عالم چطور می گردد؟! پس این دادوستدها بر
چه اساسی است؟! پس این ممیزات روی چه جهتی
دور می زند؟! که طبعاً اینها نمی تواند یک توجیه

۱. التعليقات، بوعلی سینا، ص ۳۴.

صحیحی داشته باشد.

واحد بودن واقعیت در خارج

این صورت جزئیهای که با اشراف ناقص هست
با صورت مثالیۀ ناقص از همین جنس اتصال پیدا
می کند؛ یعنی همان طوری که در عالم خارج یک واقع
بیشتر نیست، - دقت کنید! از اینجا می خواهیم به آن
نکته ای که باید برسم وارد شویم - همان طوری که در
عالم خارج یک واقعیت نیست بلکه ادراک و آگاهی
من نسبت به آن واقع متفاوت است و با ادراک و
آگاهی من نسبت به واقع، واقع تغییر نمی کند. الآن
عبایی که شما پوشیده اید رنگش سیاه است، در واقع
رنگش سیاه است حالا چشم من این عبا را زرد
می بیند خب من زرد می بینم عبا که زرد نمی شود!
اگر من بیماری تشخیص رنگ در چشم دارم، همه
اشیاء را سفید و سیاه می بینم. شما می گوید که من
عبای زرد تن کرده ام. می گویم که نه عبا سیاه سفید
است! یا می گوید که من عبا قرمز پوشیده ام،
می گویم که نه، عبا سیاه پوشیده اید! اشیاء را سفید
و سیاه می بینم در حالی که [آن لون] در خارج تغییر
نمی کند و اطلاع و آگاهی من در اینجا باعث اختلاف

شناخت من و وجود ذهنی من نسبت به خارج شده است نه اینکه خارج دارای مراتب مختلف است. خارج یکی است، واقعیت خارجی یک واقعیت بیشتر نیست و من در مواجهه با این خارج گاه ممکن است به حاقّ واقع خارج برسم و آن واقعیت خارج را چنانچه که هست همان طوری که شخصِ مطلع بر حقایق خارجی نسبت به این مسئله می تواند اطلاع پیدا کند، من هم نسبت به او به حاقّ واقع برسم که در اینجا آن واقعیت خارجی برای من مدرک شده است و یا می توانم نسبت به آن واقعیت خارجی به نود درصد یا هشتاد درصد یا هفتاد درصد آن برسم و همین طور در مراتب متنازله می توانم به ده درصد اطلاع پیدا کنم مثل کسی که در بیابانی حرکت می کند و از دور شبهی می بیند. شبه یک واقعیت است و لکن این واقعیت، واقعیت مبهمه است. خود آن شخصی که الآن دارد از دور می آید خود او که شبه نیست بلکه خود او یک انسان متحرک است اما من او را به صورت شبه می بینم. این نقصان ناشی از دید من است نه ناشی از هویت و شخصیت و خصوصیات وجودیّه او. آن یک حقیقت واحده است که آن

حقیقت واحده یکی است و دو نیست و اختلاف و تشکیک برنمی‌دارد! یک واقعیت است که الآن دارد برای من ظاهر می‌شود و اطلاع و اشراف و آگاهی من است که در اینجا تا حدودی مرا به او نزدیک کرده است. این مسئله که جای اشکال نیست.

کیفیت واقعیت خارجیۀ شبه

حالا صحبت در این است که وقتی که ما آن شبه را در خارج می‌بینیم، با همان برهانی که نسبت به اتحاد بین صورت مثالیه و همان حقیقت خارجیۀ عرض کردم آیا این شبهی که الآن برای من مجسم است یک واقعیت خارجیۀ دارد یا ندارد؟ واقعیت خارجی یعنی یک حقیقت وجودیه. نفس تصور شبه در ذهن به علم حصولی و وجود ذهنی، واقعۀ خارجیۀ و عین ثابتۀ فی الذهن و فی الوجود است.

همین تصویری که الآن در ذهن هست، این یک واقعیت خارجیۀ است این به چه چیزی بند است؟ سکه این واقعیت خارجیۀ به چه نحوی ضرب شده است؟ در آن شیء خارجی مشخص است که صورت عینی آن همان مثال است اما اینکه من الآن در ذهن دارم و در ذهن تصور کردم به چه چیزی

وصل شده است؟ این الآن به چه صورت مثالی متصل است؟ این صورت مثالی ذهنی من الآن به یک صورت مثالی حقیقی در عالم مثال و در عالم برزخ متصل است که این عین اوست، عین آن صورت مثالی او در آنجاست که آن صورت مثالی گاه اصلاً با آن صورت مثال حقیقی ارتباط ندارد که این در آنجایی است که اصلاً به طور کلی علم در اینجا غیر از علم بوده است و فقط یک تصور ذهنی و جهل بوده است که در اینجا علم پنداشته شده است. مثل اینکه شما چشمتان ضعیف است و یک انسان را به صورت چهارپا می بینید.

صورت مثالی بعضی از انسان‌ها به شکل چهارپا

البته خیلی از انسان‌ها هستند که چهارپا هستند و نقل می کنند وقتی که چشم برزخی خیلی از بزرگان باز شود خیلی از این افراد را به صورت چهارپا می بینند یعنی چهار دست و پا منظور است نه چهارپا که به عنوان حمار و این چیزها باشد، بعضی را به صورت ذئب می بینند، بعضی‌ها را به صورت سگ می بینند، بعضی‌ها را به صورت خروس و بعضی را به صورت روباه می بینند، آنهایی که مگّار و حقه‌باز

و متقلب هستند به صورت روباه هستند یعنی وقتی که آدم صورت برزخی آنها را نگاه کند، این متقلب‌ها آنهایی که تقلب می‌کنند صورت برزخی اینها روباه است. هر وقت کسی را از این قسم دیدید فوراً یک ماسک روباه را صاف به سر و صورت او بچسبانید! معلوم می‌شود اینهایی که دروغگو هستند و اصلاً دروغ گفتن، ذاتی و جبلی آنها شده است صورت مثالی آنها صورت شغال و روباه و امثال ذلک است. آنهایی که اهل شهوت هستند صورت مثالی خوک دارند. آنهایی که اهل جنایت هستند، آدم می‌کشند، بی‌رحم هستند و قساوت قلب دارند، صورت مثالی آنها سگ، گرگ، ببر و پلنگ است. اینها واقعیات خارجی است هان!

علت سرکشیدن عبا توسط شیخ حسنعلی اصفهانی در برگشت از حرم

می‌گویند که مرحوم آقا شیخ حسنعلی اصفهانی وقتی که در نجف به زیارت رفته بود هر وقت که به حرم می‌رفت و حضرت را زیارت می‌کرد و برمی‌گشت عبایش را سر می‌کشید و سرش را پایین می‌انداخت و به منزل می‌آمد. یک روز گفتند که آقا چطور شما در رفتن عبا سرت نیست و این طرف و

آن طرف نگاه می کنید و با افراد سلام و علیک می کنید
ولی وقتی برمی گردید [عبارت روی سرتان می کشید؟]
می گفت که من حالم این طور است. اما کسی خلاصه
سمج بود و می خواست اصل قضیه را دریاورد،
گفت که نه [قضیه این نیست]. بالأخره گفتند که من
از حرم که برمی گردم افراد را به صورت برزخی آنها
می بینم و دیگر نمی توانم تحمل کنم. کسی را که
دیروز به صورت سگ، الاغ، ببر و پلنگ دیدم حالا
فردا به او بگویم که آقا سلام علیکم! خب این
صورت از ذهن ما که دیگر محو نمی شود. اگر محو
می شد خب مشکل نبود، یک صورتی می آید و بعداً
هم می رود ولی این صورت وقتی در ذهن می ماند،
با این صورت چه باید کرد؟!

خدا مرحوم آیه الله مطهری را رحمت کند و
بیامرزد. یک روز که ایشان به منزل ما نزد مرحوم
والد آمده بود، من یک ربع آنجا نشسته بودم و بعد
رفتم، یکی از مطالبی که صحبت شد این بود و خود
ایشان نقل کرد، سلسله سند، از بنده [شروع می شود]
حالا بنده غیر موثق هستم ولیکن سندی را که نقل
می کنم موثق است! ایشان گفت که خودم از مرحوم

آیه‌الله آقا سید احمد خوانساری که در مسجد آقا سید عزیزالله در طهران نماز می‌خواند، شنیدم که ایشان گفت: از مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی شنیدم که - این هم سلسلهٔ سندش - وقتی من از حرم بیرون می‌آمدم بعضی از اجلهٔ مراجع نجف را به صورت خوک می‌دیدم! بنده از مرحوم مطهری و ایشان از سید احمد خوانساری و ایشان از مرحوم آقا شیخ [حسنعلی نخودکی اصفهانی نقل کردند]. قضیه و مسئله چیست؟ **والله علی ما أقول وکیل و شهید.**

مسئله این است دیگر، ببینید ما یک حسابی داریم. از همین اشخاص و افرادی که در همان زمان سابق دیدیم اشخاصی که برای افراد مشخص شد و همه فهمیدند و دیدند. مگر در همین جا در قم نبودند؟! مگر نبودند؟! مگر ارتباط آنها با دستگاه سابق، دستگاه شاه و اینها مشخص نشد؟! هان؟! مگر اینها رسالهٔ عملیه نداشتند؟! مگر همه ندیدند؟! همه دیدید دیگر! مگر ارتباط آنها با جریاناتی که داشت در این مملکت اتفاق می‌افتاد برای همه روشن و مشخص نشد؟! درحالی که ما از این قضایا خبر و

اطلاع نداشتیم. این چه موقعیتی است که باید یک شخص بیاید و افراد و مردم را تحریک کند و به جان همدیگر بیندازد؟! در همان زمان‌ها آنهایی که خلق مسلمان بودند، این چیزها یادتان می‌آید؟! من یک وقت طهران بودم و به قم آمدم دیدم آقا مثل اینکه قم زلزله آمده است! در خیابان همه کفش، عبا، عمامه و روزنامه‌ها افتاده است! یک مغازه عطاری بود که آشنا بود، به او گفتم که چه شده است؟ گفت که مگر نبودی؟! از تبریز و خلق مسلمان آمدند و ریختند و چه کردند و فلان کردند. این کارها و مسائل چیست؟! ما داریم به دنبال چه می‌گردیم و به دنبال چه هستیم؟! من نمی‌خواهم بگویم که فقط آن یکی [این طور بود]، نه هر کسی مثل آن هست، آن یکی است هر کسی مثل آن هم باشد، تفاوت ندارد.

آن سخنی که مرحوم والد ما - رضوان الله تعالی علیه - در دو نوار علم و عمل دارند را بروید گوش بدهید تا ببینید که چه قضایا و مسائلی هست و ما از آنها غافل هستیم. آنهایی که خدا چشم بصیرتشان را باز کرده و اینها غیر از این ظاهر آراسته، عمامه قشنگ و مرتب، محاسن بسیار شانه کشیده، عطر زده،

سیمای به ظاهر ملکوتی، عبا و قبای آراسته، حرکت‌های با طمأنینه و لبخندهای حساب شده [هستند] انسان به اینها نگاه می‌کند، آن کسی که چشم باطنش باز شده است می‌فهمد که در پس اینها چه چیزها و مسائلی نهفته است! انسان جرئت ندارد بیان کند و باید بگذارد تا وقتش، خودش برسد. گاهی از اوقات در همان زمان سابق مرحوم آقا بعضی از مسائل را برای من بیان می‌کردند که چه خواهد شد. من اصلاً نمی‌توانستم در ذهنم تصور کنم که اصلاً مگر هم چنین چیزی می‌شود؟! و الآن دیدیم شد! اینجاست که انسان باید به خدا فقط پناه ببرد، قضیه این است دیگر.

واقعی بودن صورت‌های برزخی

این صورت‌های برزخی، صورت‌های واقعی ما است نه اینکه حالا شما نیاز دارید به دنبال آقا شیخ حسنعلی [بروید]، نه آقا، همین الآن هم هستند و همین الآن هم می‌بینند. بله، این طور نیست که نباشند بلکه هستند و تشخیص می‌دهند. آن وقت حالا پناه بر خدا گاهی از اوقات این صورت‌ها درهم می‌شود یعنی عجیب قدرت خداست! یک دفعه می‌بینی آقا

آنچه خوبان همه دارند این یکی به تنها دارد!! هم صورت شغال دارد، هم صورت روباه دارد، هم صورت خرس دارد، هم صورت سگ دارد، خوک دارد و هیچ کدام از اینها هم دیگری را طرد نمی کند! شما دوتا نقش بکشید بعد این دوتا نقش را با همدیگر مونتاژ کنید مثلاً یک سگ با یک مار بکشید بعد این دوتا را مخلوط کنید نه این می ماند و نه آن می ماند و یک چیز دیگری خواهد شد ولی **جَلَّ الخالق** از قدرت خدا! طرف را می بینی که هم سگ است، هم شغال است، هم خوک است و هم ببر است! اینهایی که قسی هستند، آدم می کشند، این قاتل های مردم، این قصاب ها، جلادها، نرون ها و صدام ها اینها که همه جا هستند و الآن هم هستند و زیاد هم هستند، صورت برزخی اینها چیست؟ پلنگ و ببر است! منتها آن حیوان ببر بیچاره روی غریزه خودش می رود و یکی را پاره می کند. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: این ببر بیچاره یک گوسفند و بز و آهو را شکار می کند و همین طور می خورد و به بقیه کاری ندارد. می گذارد بقیه بروند برای خودشان بچرند اما آن ببر درون ما است که

هزار [آدم می‌کشد]. می‌گویند که این صدام می‌ایستاد و می‌خواست یک عده را همین‌طوری اعدام کند. یک سیگاری به لبش می‌گرفت و می‌نشست و نگاه می‌کرد و اینها را هم یکی یکی تق تق می‌کشتند و او همین‌طوری بی‌خیال نگاه می‌کرد و انگار دارند به درخت و چوب [تیر] می‌زنند، [خیالی هم برای او] نبود. یعنی این خیلی عجیب است! آدم حال آن طرف را احساس بکند که الان او در چه حالی هست، اینکه به او می‌گویند: الان می‌خواهند تو را اعدام کنند، آدم یک مقدار حال او را تصور کند و خودش را جای او بگذارد، آن وقت ببیند دستش می‌لرزد یا باز محکم است؟! خودش را جای او بگذارد، خودش را جای مادر او بگذارد، خودش را جای زن او بگذارد، خودش را جای پدر او بگذارد و خودش را جای فرزند او بگذارد، خیال می‌کنم یک مقدار قضیه فرق کند. آن وقت ببینیم باز دستان می‌لرزد یا نه، همین‌طوری بزن ببینیم یکی دو تا سه تا [همین‌طوری می‌کشی]! می‌گفتند که یک‌دفعه سیصدتا را همین‌طوری می‌زد می‌کشت و

عین خیالش هم نبود! اینها چه کسانی هستند؟! انگار دارد گنجشک می کشد، آدم دلش نمی آید گنجشک را هم این طوری بکشد. مثل مرغ در سلاخ خانه به این کیفیت [می کشت]. بعد می گفت که خیلی خب بروید خاکشان کنید و بلند می شد می رفت. چه می شود انسان این طور می شود و واقعاً این آدم چه صورتی می تواند داشته باشد؟! خیال نکنید فقط صدام همان یک نفر بود، نه! ما هزاران هزار صدام داریم که یکی از آنها این بود. صدام با کلاه داریم، صدام بی کلاه داریم، صدام بدون ریش داریم، صدام با ریش داریم، اینها همه صدام هستند و این صورتها، صورت های واقعی است که انسان آنها را می بیند. یک دفعه می بیند که یکی چندتا صورت دارد! برای یک صورتش این پرونده است، برای آن صورتش آن پرونده است و همین طور پرونده ها یکی پس از دیگری... خدا به دادمان برسد که اوضاع خیلی خراب است و فقط باید به خدا پناه ببریم که ما را نجات بدهد و حفظ کند. حقیقت برزخیه این است!

حالا که این قضیه روشن شد می‌خواستم این مسئله را خدمت دوستان عرض کنم که آنهایی که اخبار از غیب می‌دهند آیا به آن واقعیت مثال رسیده‌اند یا نرسیده‌اند؟ ما می‌بینیم تمام این خطاها و اشکال‌ها و اشتباهاتی که افراد در اینجا دارند از این نشئت می‌گیرد! حقیقت و واقعیت مثال، یک واقعیت بیشتر نیست ولی آنچه که در مثال نه به‌عنوان یک واقعیت بلکه به‌عنوان پرده‌های مختلف [است] که هرکدام از آنها بخشی از آن واقعیت است ولی همه آن واقعیت نیست، ممکن است یک نفر به یکی از این پرده‌ها برسد و یکی به دوتا برسد و یک نفر به یک نحوه دیگر برسد و تصور کند واقعیت را دیده است.

مولانا در اینجا قضیه فیل را که [بیان کرده] که افرادی رفتند فیل را ببینند چون شنیدند که فیلی از هندوستان آمده است، یکی به دمش دست زد و گفت که فیل این طوری است، یکی به پایش دست زد و یکی به سرش و گوشش دست زد و هر کسی دست می‌زد خیال می‌کرد که فیل همان است، ایشان در

اینجا مسئله را عجیب و عالی بیان کردند.^۱ متنها نباید به مثنوی دست زد!! بالأخره خواندن مثنوی مولانا حرام است و نجس است و باید آن را با انبر گرفت چون هم‌ه‌اش کفریات است و اصلاً نباید به آن نگاه کرد چون تراخم و آب‌مروراید می‌گیرید!! به کتاب‌های زنادقه می‌شود نگاه کرد ولی به کتاب‌های مولانا نمی‌شود نگاه کرد!! پس آن واقعیت خارجی یکی است.

می‌گویند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در آن تاریخ ظهور می‌کند اما می‌بینیم که ظهور نشد. آقا شما فرمودید! نه، من چه زمانی گفتم؟! آقا من خودم از شما شنیدم! [می‌گوید که] اشتباه شنیدید. بسیار خب این یکی، امام زمان در فلان تاریخ ظهور می‌کند و حتماً این‌طور خواهد شد، می‌گذرد و می‌بینیم که ظهور نشد. ده سال گذشت و نشد. امام زمان به کدام تاریخ می‌خواهد ظهور کند؟! تاریخ شمسی، میلادی، هجری، قمری، جلالی، آقا بفرمایید به چه تاریخی است؟! آن تاریخی که نقل

^۱ . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر سوم، بخش ۴۹: اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل.

کردند ۱۴۱۴ است و الآن ۱۴۳۲ است. نه، شانزده
بوده، هجده بوده، ۲۶ بوده، اینها همه به خاطر این
قضیه است که آن پرده مثالی و برزخی که برای افراد
روشن است آن عین واقعیت مثال نبوده است.

موجود بودن نفس همه موجودات خارجی در عالم مثال

خلق صورت برزخی ناقص

تلمیذ: این پرده از کجا درست شده است؟

استاد: خودش درست کرده است.

تلمیذ: تخیل انسان ایجاد کرده است یا اینکه در عالم مثال منفصل هم وجود دارد؟

استاد: در جلسه قبل صحبت و بحث من چه

بود؟ آن قسم سوم که ادق از همه اقسام ثلاثه است

چه بود؟ آن این بود که نفس همه این وجودات

خارجیه، حقیقت مثالی آن در عالم مثال موجود است

و آن در عالم مثال است که بعد به صورت نفس در

خارج ظهور می کند. بنابراین آن کسی که می گوید:

برای من روشن شد که ظهور حضرت در سنه ۱۴۱۶

است و خود بنده هم این را از هم چنین افرادی

شنیدم، خب الآن چه واقعیتی برای او ظهور کرده

است؟ یعنی الآن نفس او چه چیزی را خلق کرده

است؟ یک صورت و تصور برزخی ناقص را خلق

کرده است.

تلمیذ: که واقعیت ندارد؟

استاد: واقعیت ندارد، آن واقعیت فقط یکی است. وقتی شما یک شبهی را می‌بینید که دارد از خارج می‌آید آیا او واقعیت دارد؟ اصلاً می‌شود شبه چیزی باشد؟ نه! هرچه باشد یا انسان است یا حیوان است یا توده‌ای است که باد آن خار و خاشاک را دارد می‌آورد و انسان به صورت یک حیوان تصور می‌کند و وقتی که نزدیک می‌آید می‌بیند که نه یا این توده‌ای از خار بوده یا انسان یا حیوان بوده است. واقعیت یکی است ولی ادراک من متفاوت است.

تلمیذ: پس ما می‌توانیم بگوییم که ادراک ما برخاسته از واقعیت خارجی است برای اینکه ساخته خود نفس است؟

استاد: خب همه اینها یکی است، عرض ما هم همین است. یعنی همان ساخته نفس مگر غیر از ساخته خود برزخ است؟ برزخ ما است که می‌سازد و ما الآن این چنین تصور می‌کنیم. یعنی همین را که الآن تصور می‌کنیم همین را ما ساخته‌ایم و همین برزخ ما است.

تلمیذ: فرمایش شما که فرمودید: برزخ ما متصل به برزخ منفصل است، ربطی به برزخ منفصل ندارد.

استاد: آنجا منفصل است دیگر، همین الآن آنجا یک واقعیت است، همین که الآن گفته در سال ۱۴۱۶ حضرت ظهور می‌کند، یک هم‌چنین مسئله‌ای در عالم مثال هست گرچه با آن اصل حقیقی خودش

متفاوت است.

تلمیذ: اینکه هست در نفس خود شخص است یا در مثال منفصل هست؟

استاد: متصل بدون منفصل که معنا ندارد، متصل معلول منفصل است. عقل متصل ما برای عقل منفصل و عقل فعال علت است یا آن علت است؟ آن عقل متصل و آن مثال منفصل ایجاب مثال متصل را در نفس می‌کند و ما می‌گوییم که پس این است، اینکه می‌گوییم: «پس این است» این از کجا آمده است؟ چرا به جای ۱۴۱۶، ۱۴۱۷ نگفتیم؟! چه واقعیتی برای ما روشن شده است که ۱۴۱۶ گفتیم و ۱۴۲۶ نگفتیم؟ خوب می‌توانیم بگوییم، بالأخره شانزده با ۲۶ فرق می‌کند، اینکه از بین اعداد شانزده را انتخاب کردیم این چه علتی دارد؟ چرا پانزده را انتخاب نکردیم؟ چرا هفده را انتخاب نکردیم؟ پس این یک واقعیت است منتها این واقعیت نه به معنای واقعیتی که منطبق با اصل است، شما که الآن در ذهنتان تصویری از صحبت‌های من دارید، حالا فرض کنید که بنده شیشه می‌گوییم و شما سنگ می‌گویید، من شیشه گفتم و این ضبط‌هایی که در جلوی من هستند، شیشه ضبط کردند ولی شما سنگ

می‌شنوید من باب‌مثال گوش شما سنگین است یا اینکه حواستان یک جای دیگر است و حواستان اینجا نیست، حواستان در شب و در مطالعاتتان و مسائلتان و اینها بوده است و آن‌طوری که باید و شاید حواس شما در اینجا نیست، می‌گویید که آقا چه دارید می‌گویید؟ شما دارید می‌گویید که سنگ، می‌گویم که آقا من کجا سنگ گفتم؟! من شیشه گفتم، این شیشه هم که دست من است. می‌گویی که آقا من این را شنیدم. از آقا سؤال می‌کنید می‌گویند که نه ایشان حواسشان نبوده است و همان شیشه شنیدند. حضرت بندگان آقا ایشان هم نمی‌دانند بین سنگ و شیشه بر حسب اختلاف مراتب ذکر و توجه و التفات تفاوتی بوده است، اینکه الآن در ذهن شما کلمه‌ای به نام سنگ نقش بسته است ولی شیشه نبوده است، این واقعیت دارد یا ندارد؟ واقعیت دارد.

تلمیذ: هنوز برای من مجهول است.

استاد: یا الله!

استاد: شما در ذهنتان این را احساس می‌کنید...

تلمیذ: بحث متصل نیست من به خاطر مفصلش عرض می‌کنم.

استاد: عرض بنده را شما پاسخ بدهید، اینکه الآن

شما در ذهنتان این کلمه را شنیدید و بنده را مؤاخذه

می‌کنید که سیدنا این چرت و پرت‌ها چیست که می‌گویی آخر ما که اینجا سنگ نداریم! می‌گویم که بابا من چرت و پرت نگفتم، معذرت می‌خواهم، شما کم التفات بودید و چنان مسائل گذشته شما را غرق در بهجت و انبساط کرده بود که نخواستید به این اراجیف ما خیلی توجه بفرمایید! حالا اینکه الآن فرض کنید که در ذهن شما هست واقعیت دارد یا دروغ است؟

تلمیذ: در ذهن من که یقیناً واقعیت دارد.

استاد: احسنت. این واقعیت در مثال هست یا

نیست؟

تلمیذ: در مثال متصل من هست که همان ذهن من است.

استاد: مثال متصل مگر معلول مثال منفصل

نیست؟!

تلمیذ: بله هست.

استاد: احسنت، پس این واقعیت در مثال منفصل

که برزخ هست وجود دارد. تمام شد.

تلمیذ: مثلاً ممکن است برای یک نفر این پیش بیاید.

استاد: خوب باشد.

تلمیذ: مثلاً ۱۴۱۶ برای یک نفر پیش آمده، اگر علت هست برای دیگران هم باید پیش بیاید.

استاد: مگر قرار بر این است که مثال منفصل برای

هر کسی باشد؟! مگر شما خودتان در مثال منفصل

یک مثال ندارید؟! آن مثال برای کیست؟! برای شما

است دیگر، چرا برای بقیه نیست؟!

تلمیذ: حالا این مثال منفصل از کجا درست شد؟ آن مربوط به چیست؟

استاد: آن را دیگر باید از خدا پرسید که او چرا

این طوری کرده است! آنها که مربوط به مراتب

ما فوق است چون خود مثال هم به ملکوت سفلی

مربوط می شود و آن هم به ملکوت علیا ...

تلمیذ: من می خواهم بدانم که آن حقیقت واحده که اشکال و صور مختلفه می گیرد و می گوئیم که بعضی از آنها هم واقعیت ندارد و منطبق با اصل نیست؛ از یک طرف می گوئیم که این یک موجود منفصل حقیقی است و لا ینکر است. از آن طرف هم می گوئیم که با اصلش هم منطبق نیست. از این طرف هم می گوئیم که معلول یک علتی است. خب این علت همان اصلش که نیست پس چه علت دیگری دارد؟

استاد: این افعالی که در خارج تحقق پیدا می کند

معلول چیست؟

تلمیذ: معلول علتی در عالم مثال است.

استاد: کدام؟

تلمیذ: همان حقیقت واحده انسان.

استاد: احسن است این هم معلول همان است. منتها

شما می توانید انسان را منفصل از سلسله علل فرض

کنید؟!

تلمیذ: نه خیر.

استاد: تمام شد. همان سلسله ای که از انسان فعل

خارج می زاید، همان سلسله از انسان تخیل می زاید،

وجود ذهنی می زاید، مثال منفصل می زاید و هر کدام

برای خودش است.

تلمیذ: پس ما مشکل نداریم و قضیه حل شد.

استاد: چه کسی گفته که مشکل دارید؟!

به خصوص شما اصلاً هیچ مشکل ندارید!!

تلمیذ: ما مثل پرده سینما شدیم. کسی که در عالم بالا دارد خلق صور می‌کند فکر می‌کند ما داریم نمایش اجرا می‌کنیم.

استاد: مگر قرار بود که حالا چه بگویید؟

تلمیذ: مثل صفحه مانیتور که سریع نمایش داده می‌شود.

استاد: نمایش می‌دهید حالا آن نمایش هم خود

اوست نه اینکه نمایش جدای از آن است.

تلمیذ: پس دوباره به توحید رسیدیم.

استاد: مگر غیر از توحید راهی داریم؟! مگر

چیزی داریم؟! مگر حقیقتی وراء توحید داریم که

بخواییم جدای از آن برای تصحیح تخیلات خودمان

مجبور بشویم یک واقعیتی جدای از توحید فرض

کنیم و اینها را با همدیگر ترکیب و مونتاژ کنیم!؟

تلمیذ: ما داریم مهر بطلان می‌زنیم و می‌گوییم که این صحیح و درست نیست.

استاد: نه نه! صحبت در این است که آن واقعیت

محضه یکی است، واقعیت‌های دیگر که با آن

واقعیت محضه منطبق نیست، من نمی‌گویم که

منطبق [است] آنها هم هستند. همان‌طوری که یک

شبهی دارد از دور می‌آید یک وقتی همان شبه صاف

در مقابل شما قرار می‌گیرد بدون اینکه مسبوق به

صور مشوّه باشد، خب شما از اول دیدید سر، کله،

دست، پا، گردن و همه اینها را دیدید و در این دیگر

جای ابهامی برای شما باقی نمی‌ماند این یک صورت

است. صورت دیگر کم کم و به قول عرب‌ها **شویّ**
شویّ است اول از خارج یک شبّه می‌بینید یک مقدار
جلو می‌آید شبه متحرک می‌شود. ببینید اینها با
همدیگر فرق کرد، هرکدام از آن هم درست است
یعنی هم شبه درست است، بالأخره در ذهن شما
هست. هم تحرک درست است، تحرک هم یک
چیزی هست، بی‌تحرک که نمی‌شود باشد چون دارد
حرکت می‌کند. تا جلو می‌آید شما می‌بینید که این
مُسْتَوِي الْقَامَه است پس حیوان نیست. حالا ممکن
است بگویید که شاید کانگورو باشد که دارد روی
دوپا راه می‌رود. یا اینکه چهارپا می‌بینید، انسان است
ولی دارد چهارپا راه می‌رود. الاغ است! انسان‌ها
گاهی اوقات الاغ می‌شوند، گاهی هم نه، اکثر
اوقات!

شخصی بود مدام سرش کلاه می‌رفت. یکی از
این رفقا به ما می‌گفت. بعد می‌گفت که به او
می‌گوییم که چرا این قدر بر سرت کلاه می‌رود؟
گفت که من کافی است در شبانه‌روز ده دقیقه خر
بشوم در همان ده دقیقه همه سر من را کلاه
می‌گذارند! این برای آن ده دقیقه است! حالا گاهی

از اوقات ده دقیقه در افراد بیست دقیقه می‌شود و گاهی از اوقات مثل این ابنای زمانه ۲۴ ساعت الاغ هستند! یعنی یک دقیقه هم پیدا نمی‌کند که یک خرده از این خریّت بیرون بیایند و این مخشان را به کار بیندازند. ابنای زمانه [این‌طور هستند] ما که الحمدلله نیستیم! خارجی‌ها منظور بنده است، ما که همان انسانی هستیم که ۲۴ ساعت هیچ شک و شبهه‌ای در آدمیت و انسانیت ما نمی‌رود!

عدم تفاوت وجود وقایع خارجی در عالم مثال

حالا این واقعیت‌های خارجی هرکدام این صورت‌ها برای خودشان یک واقع دارند و هرکدام در جای خودشان هستند تا نزدیکِ نزدیک می‌آیند و وقتی که به نزدیکِ نزدیک رسید می‌بینیم آن صورتی که بعد از این مراتب است با آن صورتی که در دفعهٔ اول دیدیم با همدیگر مساوی و برابر شدند. حالا عین واقع شدند. همین وقایع خارجی، بدون یک لحظه تفاوتی در عالم مثال وجود دارد.

وقتی امام علیه‌السّلام در منزلش نشسته است و شخص می‌آید در می‌زند. حضرت می‌فرماید: «**لا أمّ**

لک» به واسطه آن قضیه‌ای که پیدا شده بود، حضرت از کجا دارد تخیل و فکر او را می‌خواند؟! امام در منزل نشسته و یک کنیزی هم آمده در را باز کرده و او هم اصحاب امام است و یک تخیلی در ذهن پیدا می‌شود، این تخیل واقعیت دارد یا ندارد؟! اگر واقعیت ندارد امام از کجا فهمید؟! در حالی که تخیل، تخیل شیطانی است پس تخیل واقعیت دارد. هرچه که در این عالم، وجود پیدا کند چه وجود خارجی چه وجود نفسی تمام اینها ذره به ذره و موبه‌مو واقعیت دارد و واقعیت آن هم در مثال و در عوالم بالاست.

صورت نفس شهوت

تلمیذ: آن علمایی که مرحوم نخودکی به صورت خوک می‌دیدند، مسئله شهوت جنسی است یا شهوت ریاست بوده است؟

استاد: حالا یکی از آن این بوده، شاید چیزهای

دیگری هم بوده است.

تلمیذ: می‌شود کسی که شهوت ریاست و مرجعیت هم داشته باشد به این صورت درآید؟

استاد: بله بله.

تلمیذ: پس فقط شهوت جنسی نیست.

استاد: اصلاً نفس شهوت صورت خوک است؛

حالا خوک یا درنده می‌شود در صورتی که به قساوت

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۵۳.

میل داشته باشد، و یا غیر درنده می شود در صورتی که فقط جنبه های هوس مدّ نظر باشد.

تلمیذ: صورت خوک که در فرد یا افراد پیش می آید با یک بار یا با چند بار انجام دادن به وجود می آید یا باید با آن فعل متحد شود؟

استاد: نسبت به حصول این صورت در ذهن، نفس حصول صورت در ذهن باعث تبدل صورت جوهری ذهن نمی شود. برای تبدل به صورت جوهری شدن نیاز به وجود ملکه است تا این صورت، صورت حاله است، صورت حاله همان طوری که بدواً و دفعتاً حاصل می شود بعداً هم ممکن است با تنبّه از بین برود. لذا وقتی که انسان در مراحل اول گناهی از او سر می زند احساس خجالت و شرمندگی می کند. این معلوم است هنوز حک نشده است، هنوز نفس او به همان صفا هست، از این کار خودش احساس ندامت و پشیمانی می کند، توبه می کند و برطرف می شود. حالا اگر شخص آمد و این فعل خلاف را ادامه داد، دفعه دوم احساسش کمتر است دفعه سوم و بعد همین طور ادامه پیدا می کند و به یک مرتبه ای می رسد که اصلاً به غیر از این حالت نمی تواند اقناع بشود یعنی اگر ده تا زن را برای او به نحو نکاح بیاورند می گوید که نه می خواهم

زنا کنم! می گویند که نکاح است دیگر، نکاح نکاح
است چه فرقی می کند؟! می گوید که نه، این کار
برای من جالب و جاذب است، این آنجایی است که
خلاصه کار خیلی خطری می شود و در وادی ﴿ختم
اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾^۱ می رود.

لزوم عدم تأخیر انداختن توبه!

لذا از این نظر می گویند و در روایات هم داریم
که وقتی گناه کردید توبه را به تأخیر نیندازید!^۲ شما
توبه خود را بکنید، خدا این را برطرف می کند و
درست می کند. نیاید مدام به تأخیر بیندازید و
بی توجه رد شوید و بگویید که یک مرتبه گناه است
حالا اشکال ندارد. همین یک مرتبه یک مرتبه‌ها مدام
می آید و عوض می کند عوض می کند عوض می کند
بعد دیگر اصلاً ثابت می شود! مثل رنگ‌هایی که به
پارچه می زنند اول رنگی که می زنند می شویند باز
از بین می رود ولی مدام رنگ می زنند و بعد
می گذارند خشک می شود دوباره می زنند دوباره

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۰۹:

«خداوند بر دل‌های آنان مهر زده است.»

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۶؛ جامع الأحادیث الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

می‌زنند و بعد این را حرارت می‌دهند بعداً هر کاری می‌کنی در ده‌تا ماشین هم بریزی این رنگ دیگر از بین نمی‌رود. رنگ ثابت می‌شود و می‌ماند.

منظور مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی افرادی بودند که [این خصوصیات در آنها] ثابت شده بود و دیگر از بین نمی‌رفت یعنی نفس او به این صورت شده و صورت او به این کیفیت شده است و مسئله این است، شوخی هم ندارد. این طور نیست که ما تصور کنیم همه بدی‌ها را باید به غیر از خودمان بچسبانیم و رد کنیم. نه، این طور نیست کار ما از همه بدتر است و گیر ما از همه بیشتر است.

تلمیذ: روایاتی که داریم **الرِّبَا أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا**^۱ یا «**الغيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا**»^۲ کسی که اهل غیبت باشد و به حالت ملکه برای او باشد ممکن است به همان صورت دربیاید؟! استاد: بله.

دلیل کدورت بیشتر غیبت از زنا

تلمیذ: خبائث باطنی چطور است؟

استاد: خبائث نه، حالا نمی‌توانیم بگوییم که او به صورت خوک درمی‌آید، **أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا** یعنی آن

۱. الأُمَالِي، شیخ صدوق، ص ۲۴۸:

«الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **دِرْهَمٌ رِبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَلَاثِينَ زَنِيَةً كُلَّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ مِثْلِ خَالَةٍ وَ عَمَةٍ.**»

۲. الخصال، ج ۱، ص ۶۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به آموزه‌های معرفت، ج ۳، ص ۳۶۶.

جنبه کدورتی که برای او حاصل می‌شود، آن جنبه کدورت از زنا بیشتر است و دلیلش این است که - ببینید یکی از چیزهایی که اتفاقاً خیلی دقیق و مهم است این است! - گاهی آنچه که در تصور ما نسبت به یک عمل هست، بیش از آنچه که واقعیت دارد جلوه می‌کند. زنایی که بخواهد انجام شود، مگر قضیه چیست؟ ما می‌گوییم: زنا! زنا! حالا کسی که زنا کرده است بله، عمل خلاف و حرام است، عمل خلاف شرع است، اگر ثابت شود حد دارد و اگر ثابت نشود و توبه کند خدا می‌گذرد، حالا این چه عملی است؟ این یک عملی است برخواسته از انبعاث قوه شهویه که در انسان است و خدا قرار داده است. کسی که زنا می‌کند از روی چه زنا می‌کند؟ شهوت است دیگر، شهوت کجاست؟ در انسان هست. چه کسی گذاشت؟ خدا گذاشته است. ما که خودمان این را در خودمان ایجاد نکردیم بلکه یک گزینه‌ای است که خدا گذاشته است و برای دفع این گزینه هم خدا راه قرار داده است، راهش همین نکاح است که آن را تشریح کرده است و تازه بر انجام آن، ثواب هم مترتب کرده است نه اینکه تنها خودش یک

وسيله‌ای برای آرامش فکر، روح حتی جسم و گذران زندگی به نحو مطلوب است، حتی گفته که ثواب هم دارد.

خیلی خب، آن ثوابش پیشکش، حالا اولی‌اش را داشته باشیم! پس نفس این عمل با نکاح تفاوت نمی‌کند! کسی که نکاح می‌کند و عیال می‌گیرد از روی چه غریزه‌ای این کار را انجام می‌دهد؟ از روی همان غریزه‌ای انجام می‌دهد که آن شخصی که زنا می‌کند انجام می‌دهد و هردو یکی است منتها آن به طریق شرعی است و آن به طریق غیرشرعی است ولی اصل انبعاث و پیگیری این مسئله هردو به یک قضیه برمی‌گردد. کسی تا به حال نرفته برای خدا [ازدواج کند]؛ **شَدَّ و نَدَرَ** حالا یکی به خاطر خدا موردی را نکاح کند. در ده میلیون یکی هم پیدا نمی‌شود، بیخود هم خودمان را گول نزنیم. این [ازدواجی] که هست به خاطر این مسئله است. خب مورد چه موردی است؟ بالأخره در مورد نکاح می‌رود صحبت می‌کند: سلام علیکم، حال شما خوب است، آیا شما ما را می‌پسندید؟! می‌گوید که

بله، چرا نپسندم؟! ماشاءالله شاه داماد، بهتر از او پیدا نمی‌شود! او هم که می‌گوید که تو هم من را می‌پسندی؟! می‌گوید که بله، ماشاءالله شاه عروس، شاه بانو، بهتر از شما پیدا نمی‌شود! بسیار خب دیگر مسئله‌ای نداریم یا علی! بعد هم اینها به همین طریق شرعی ازدواج می‌کنند.

او هم که می‌خواهد برود زنا کند هم همین راه را می‌رود منتها در ازدواج **أَنْكَحْتُ** و **زَوَّجْتُ** دارد اما این یکی ندارد ولی در واقع در هر دو یک مسیر دارد طی می‌شود. کسی نرفته با نکاح دست کسی را ببندد و در غل کند که اگر این کار را بکند عقد باطل است! عقد **اِکْرَاهاً** **مَکْرَهاً** باطل است. کسی هم نرفته برای زنا مکره بکند، نه آقا این دلش می‌خواهد او هم دلش می‌خواهد. یک مسیر و یک راه هست منتها این راه، راه شرعی است و آن راه غیر شرعی است. البته بگذریم از اینکه اگر زنا، زناى محصنه باشد آن تعدی در حق غیر است. تعدی در حق غیر حسابش با این مسئله فرق می‌کند.

فرق بین نکاح و زنا

ما حالا قضیه همین زناى غیر محصنه را داریم

می‌گوییم که چه فرقی بین نکاح و زنا هست؟ اگر زنا از روی انبعاث شهوت است، نکاح هم همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. اگر زنا به خاطر خوش آمدن و جلب است، نکاح هم همین است. چه کسی [حاضر می‌شود] با یک موردی که مورد دلخواهش نیست ازدواج کند؟! هیچ‌کس، حالا اتفاق بیفتد شخصی مجبور باشد و یا در حیا گیر کند آنها یک مسائل استثناء است اما به حسب عادی کسی که می‌خواهد ازدواج کند به خواستگاری می‌رود. طرفین همدیگر را می‌بینند، این می‌پسندد او هم می‌پسندد و می‌نشینند صحبت می‌کنند و عقد را بر طبق شرع و بر طبق مسیر شرعی جاری می‌کنند. مهر قرار می‌دهند و بعد [ازدواج می‌کنند].

اگر بخواهید عمل را در نظر بگیرید همین عملی که در اینجا اتفاق می‌افتد، همان عملی است که در آنجا بدون ذرةٔ متقالی فرق، اتفاق می‌افتد. همین طور است؟! شما که سر خود را تکان می‌دهید خیلی دارید تأیید می‌کنید!! هیچ تفاوتی از این نقطه نظر هم ندارند! پس فقط فرق بین اینها

چیست؟! هیچ! فقط فرقتش این است که در آنجا رعایت شرع نشده و ایجاد علقهٔ زوجیت نشده است ولی در اینجا شده است، همین است. چه کدورتی در اینجا برای انسان حاصل می‌شود؟! نباید بگوییم که خیلی قضیه بغرنج است. قضیه‌ای براساس خواست طرفین بود، منبعت از شهوت، شهوتی که خدا قرار داده است و براساس خواست و التذاذ طرفین بوده است و ضررشان هم به کسی نمی‌رسد، با همدیگر هستند و به جایی هم از نقطه نظر ظاهر بر نمی‌خورد. اگر به حقی تعدی بشود و بحث زنای محصنه بیاید آن یک بحث جدایی است که آن بحث حقّ دیگر می‌آید و جایش فرق می‌کند. فعلاً در همین جا [صحبت می‌کنیم].

قابل مقایسه نبودن غیبت با زنا

اما در مورد غیبت چطور است؟ شخصی می‌آید یک مطلبی را که از یک شخص مؤمن، مستور است و کسی اطلاع ندارد، عیب او را می‌آید به کسی دیگر می‌گوید و آبروی یک مؤمنی را می‌برد، افشای یک مسئلهٔ خلافی را می‌کند و ذهن افراد را نسبت به او برمی‌گرداند، حالا این چه زمانی درست می‌شود؟!!

او دیگر نمی‌تواند در روی اینها نگاه کند، در آینده و تا سال‌های سال نمی‌تواند نگاه کند، گاهی اتفاق افتاده است و بنده شنیده‌ام که شخص رفته غیبت کسی را کرده و او از آن شهر بیرون رفته است! دیگر نتوانسته بماند. آیا این با آن [زنا] یکی است؟! هان؟! آیا این یکی است؟! در حالی که ما اصلاً به این مسئله توجه نداریم و می‌آییم اسرار یک نفر را فاش می‌کنیم و چیزی را که مردم از آن اطلاع ندارند و مطلبی است که او در خفا انجام داده و کاری است که حالا در خفا می‌کند را [به دیگران می‌گوییم]. مگر خودت در خفا هزارتا گناه نمی‌کنی؟! فقط به این یکی گیر داده‌ای؟! او بیاید جلوی افراد دیگر آبرو را ببرد و به واسطه این آبرو بردن، کانون خانواده متلاشی بشود! بعضی از این غیبت‌ها و افشای اسرار - واقعاً اینها که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾^۱ هست - اصلاً باعث تلاشی کانون یک خانواده می‌شوند، آن وقت این گناهِش با آن زنا یکی است؟! هزارها برابر باید در اینجا بگوییم.

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۰۰:

«در دل‌های آنان مرض است.»

«الغيبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا» چیست؟! باید بگویم که

اصلاً قابل مقایسه با زنا نیست! نه اینکه **أَشَدُّ مِنَ**

الزَّانَا! شما یک فردی را با یک غیبت ممکن است

اصلاً نابود کنید و خانواده را متلاشی می کنید تا عمر

دارد بین خودش و فرزندانش جدایی بیندازید. آیا

این با زنا یکی است؟! زنا چیزی نبوده! طرف

خوشش آمده او هم خوشش آمده رفتند یا علی حالا

صیغه نخواندند یا در یک شرایطی که شارع اجازه

نداده در آن شرایط این عمل را انجام داده اند، یک

قضیه ای است که بین خود اینها هست و بعد هم تمام

می شود می روند، شاید هم هردو بعداً بگویند که

غلط کردیم. این قضیه چیست؟!!

مرحوم شهید ثانی در منية المرید می فرماید: از

بدبختی ما این است که - علما را دارد می گوید - اسم

شراب که می آید استیحا ش داریم، اسم زنا می آید

استیحا ش داریم اما شب تا صبح می نشینیم غیبت

این و آن را می کنیم - بروید بخوانید - انگار نه انگار!

امروزه که دیگر افشای اسرار مردم اصل اولی

برای قضایا و مسائل شده است! سردرآوردن از

اسرار مردم اصل اولی برای قضایا شده است، **نَعُوذُ**

بِاللّٰهِ، نَعُوْذُ بِاللّٰهِ که یکی بیاید ببیند که او در خانه‌اش چه می‌گوید و در خانه‌اش چه کاری انجام می‌دهد و صدا را بشنود! اینها شرعی است؟! اینها حلال است؟! سردرآوردن از اسرار مردم حلال است؟! به‌به، به‌به، این قضایا و مسائل چیست؟! بعد هم [آن اسرار را پیش خودمان] نگه داریم که آهان، حواست باشد، هان، مواظب باش، این طوری است؟! لذا خدا در آستین ما چوب می‌گذارد، چنان چوبی می‌گذارد که نفهمیم از کجا خوردیم! خیال نکنیم مطلب همین‌طور می‌گذرد و خلاصه بر خر مراد سوار می‌شویم و بزن و برویم، نه آقا! می‌آیند چوب در آستین ما می‌گذارند.

شیوهٔ بزرگان در حفظ آبروی دیگران

ما مطالبی را که از بزرگان دیدیم [این‌طور نبود]! طرف در یک معامله سر او کلک زده است، یکی فهمیده است و گفته که آقا فلانی در این معامله کلک زد. آن بزرگ فرمود که ساکت! صدایش را درنیاور! می‌گوید که باعث خسارت شما شده است. می‌گوید که به تو چه مربوط است؟! باعث خسارت من شده است ولی حق نداری افشا کنی.

[درحالی که] کلک زده است! اینها چه می گویند؟!
بقیه چه می گویند؟! می گوید که مگر کلک نزده؟!
خب به من زده است به تو چه ربطی دارد؟! حالا که
فهمیدی حق نداری جایی مطرح کنی! خب گاهی
اوقات شیطان می آید آدم را گول می زند، مگر
نمی زند؟! شیطان می آید آدم را یک جا گول می زند
و آدم یک دفعه یک جا گول می خورد. همیشه که آدم
گول نمی خورد، شاید همان بدبخت بیچاره پشیمان
شود و بخواهد به نحوی جبران کند. حالا این بهتر
است یا اینکه بیاییم و فاش کنیم و آبرویش را هم
ببریم که دیگر نتواند تا آخر به روی ما نگاه کند، کدام
بهتر است؟ کدام دستور اسلامی است!؟

وقتی شما در روح مجرد می خوانید که مرحوم
پدر ما فرمودند: یکی از اقربای ایشان نزد مرحوم
حداد - رضوان الله تعالی علیه - استاد اخلاق ایشان
آمد و گفت که اتوی من خراب بود و به کربلا بردم
تا درست کنند و وقتی آمدم از او بگیرم گفت که
قیمتش این قدر می شود. من گفتم که بیخود نگو
چقدر می شود. من می دانم. اتو را باز کردم گفتم که
فقط سیم این در اینجا سوخته بود و تو برداشتی

پیچاندی، پنج دقیقه هم بیشتر وقت نبرده، این قدر هم بیشتر نمی‌دهم و خدا حافظ. خب حقش بوده، طرف دارد دروغ می‌گوید اما آقای حداد فرمودند که نباید به روی او بیاورد و باید پول را بدهد و برود! خدا به او عوض می‌دهد، خدا به او هزار برابر عوض می‌دهد.^۱ چرا این شخص حالا این کار را کرده، انسان بیاید آبروی او را ببرد؟! آن وقت هر دفعه که او چشمش بیفتد رنگش قرمز می‌شود و سرش را پایین می‌اندازد. اینها مسائلی است که انسان باید از عرفاء یاد بگیرد، جاهای دیگر پیدا نمی‌شود، عرفاء و اولیای الهی آنها هستند که حقیقت تشیع و حقیقت اسلام و مخ و لبّ اسلام و تشیع را به ما ارائه می‌دهند و می‌گویند که این طور و این قسم باشید. همان کاری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد؛ زن پیش ایشان آمده و می‌گوید که یا علی زنا کردم. [حضرت می‌فرمایند که] بلند شو برو پی کارت بینم، این چرت و پرت‌ها چیست داری می‌گویی؟! این حرف‌ها چیست که داری می‌زنی؟! برو اصلاً

۱. روح مجرد، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

نمی‌خواهد دیگر اینجا بیایی و او را بیرونش می‌کند.^۱
این چیست که داری می‌گویی؟! مدام می‌رود و
دوباره برمی‌گردد، حضرت می‌گوید که مگر به تو
نگفتم که برو و...

این همان است، این همان قسم است که البته این
در احکام سرایت می‌کند، همان‌طوری که عرض
کردم قاضی باید به این مسائل اطلاع داشته باشد
نه اینکه جرم ناکرده را بار کند! جرم ناکرده را بگو که
کردم، حالا که گفתי پس تبعات آن را هم بپذیر!
خودت گفתי و خیلی خوب است ها! این هم یک
نوعش است.

حکم تنبیه شخص غیبت کننده در اسلام

تلمیذ: چرا در اجرای احکام کیفری جنبه ظاهر در نظر گرفته شده و برای غیبت و
ربا که این همه مفسد دارد نسبت به آن هیچ حکمی نیست؟

استاد: نه خیر، اگر بفهمند که یک هم‌چنین آدمی
غیبت می‌کند، پدرش را هم باید دریاورند! چه کسی
گفته [حکمی نیست؟] بابایش را باید به دستش
بدهند. زبانش را از همین جا دریاورند تا بگوید:
غلط کردم! مگر هر کسی هر غلطی دلش بخواهد
می‌تواند بکند که کلّ امنیت را از بین ببرد؟

۱. الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۵، ح ۱.

اللهم صل على محمد و آل محمد